

غزل غزل‌های سلیمان

«غزل‌غزلها» مجموعه‌ای است دلنشین از اشعار عاشقانه‌ای که بشکل سرودهایی از زبان عاشق و معشوق، در وصف یکدیگر سراییده شده‌اند. این کتاب به «غزل‌های سلیمان» نیز معروف است، زیرا اعتقاد بر این است که این کتاب را سلیمان پادشاه نوشته است. یهودیان این سروده‌ها را تصویری می‌دانند از رابطه‌ی بین خدا و قوم خود، و مسیحیان آن را گویای رابطه‌ی روحانی‌ای به شمار می‌آورند که بین مسیح و کلیسایش وجود دارد.

محبوبه

مرا با لبانت ببوس، زیرا محبت تو دلپذیرتر از شراب است. ^۳ تو خوشبو هستی و نامت رایحه‌ی عطرها را دل‌انگیز را به خاطر می‌آورد، و دختران شیفته‌ی تو می‌شوند. ^۴ ای سرورم، مرا با خود ببر تا از اینجا دور شویم. مرا به خانه‌ی خود ببر تا با هم شاد و خوش باشیم. تو دوست داشتنی هستی و محبت تو بهتر از شراب است.

^۵ ای دختران اورشلیم، من سیاه اما زیبا هستم، همچون چادرهای «قیدار» و خیمه‌های سلیمان. ^۶ به من که سیاه هستم اینچنین خیره مشوید، زیرا آفتاب مرا سوزانیده است. برادرانم بر من خشمگین شده مرا فرستادند تا در زیر آفتاب سوزان از تاکستانها نگاهبانی کنم، و من نتوانستم از خود مراقبت نمایم. ^۷ ای محبوب من، به من بگو امروز گله‌ات را کجا می‌چرانی؟ هنگام ظهر گوسفندان را کجا می‌خوابانی؟ چرا برای یافتن، در میان گله‌های دوستانت سرگردان شوم؟

محبوبه

^{۱۲} سرور من، سرمست از بوی خوش عطر من، بر بسترش دراز می‌کشد. ^{۱۳} محبوب من که در آغوشم آرمیده، رایحه‌ای چون مَر خوشبو دارد. ^{۱۴} او مانند گل‌های وحشی‌ای است که در باغهای «عین جدی» می‌رویند.

محبوب

^{۱۵} تو چه زیبایی، ای محبوبه‌ی من! چشمانت به زیبایی و لطافت کبوتران است.

محبوبه

^{۱۶} ای محبوب من، تو چه جذاب و دوست داشتنی هستی! سبزه‌زارها بستر ما هستند ^{۱۷} و درختان سرو و صنوبر بر ما سایه می‌افکنند.

من گل سرخ «شارون» و سوسن وادیها هستم.

محبوب

آری، محبوبه‌ی من در میان زنان همچون سوسنی است در میان خاها.

محبوبه

^۳ محبوب من در میان مردان مانند درخت سیبی است در میان درختان جنگلی. در زیر سایه‌اش می‌نشینم، و میوه‌اش کامم را شیرین می‌سازد. ^۴ او مرا به تالار ضیافتش آورد و به همه نشان داد که چقدر

محبوب

^۸ ای زیباترین زن دنیا، اگر نمی‌دانی، ردگله‌ها را بگیر و بسوی خیمه‌ی چوپانها بیا و در آنجا بزغاله‌هایت را بچران. ^۹ ای محبوبه‌ی من، تو همچون مادیانهای عرابه‌ی فرعون، زیبا هستی. ^{۱۰} اگیسوان بافته‌ی تو رخسارت را زینت می‌بخشند و همچون جواهر، گردنت را می‌آرایند. ^{۱۱} ما برایت گوشواره‌های طلا با آویزه‌های نقره خواهیم ساخت.

شبگردهای شهر مرا دیدند و من از آنان پرسیدم: «آیا او را که جانم دوستش دارد دیده‌اید؟»^۴ هنوز از ایشان چندان دور نشده بودم که محبوبم را یافتم. او را گرفتم و رها نکردم تا به خانه مادرم آوردم.^۵ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم که مزاحم عشق ما نشوید.

این چیست که مثل ستون دود از بیابان پیداست و بوی خوش مر و کندر و عطرهایی که تاجران می‌فروشند به اطراف می‌افشانند؟^۶ نگاه کنید! این تخت روان سلیمان است که شصت نفر از نیرومندترین سپاهیان اسرائیل آن را همراهی می‌کنند.^۷ همه آنان شمشیر زنانی ماهر و جنگاورانی کارآزموده‌اند. هر یک شمشیری بر کمر بسته‌اند تا در برابر حمله‌های شبانه از پادشاه دفاع کنند.^۸ تخت روان سلیمان پادشاه از چوب لبنان ساخته شده است.^۹ ستونهایش از نقره و سایانش از طلاست. پستی آن از پارچه ارغوان است که به دست دختران اورشلیم، به نشانه محبتشان دوخته شده است.

ای دختران اورشلیم، بیرون بیایید و سلیمان پادشاه را ببینید، او را با تاجی که مادرش در روز شاد عروسی‌اش بر سر وی نهاد، تماشا کنید.

محبوب

تو چه زیبایی، ای محبوبه من! چشمانت از پشت روبند به زیبایی و لطافت کبوتران است.^۴ گیسوان موج تو مانند گله بزها است که از کوه جلعاد سرازیر می‌شوند.^۲ دندانهای صاف و مرتب تو به سفیدی گوسفندانی هستند که به تازگی پشمشان را چیده و آنها را شسته باشند.^۳ لبانت سرخ و دهانت زیباست. گونه‌هایت از پشت روبند همانند دو نیمه انار است.^۴ گردنت به گردی برج داود است و زینت گردنت مانند هزار سپر سربازانی است که دور تا دور برج را محاصره کرده‌اند.^۵ سینه‌هایت مثل بچه غزالهای دو قلویی هستند که در میان سوسنها می‌چرند.

پیش از آنکه روز تمام شود و سایه‌ها بگریزند، من به کوه مر و تپه کندر خواهم رفت.^۷ تو چه

مرا دوست دارد.^۵ مرا با کشمش تقویت دهید، و جانم را با سیب تازه کنید، زیرا من از عشق او بیمارم.^۶ دست چپ او زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش می‌کشد.^۷ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم که مزاحم عشق ما نشوید.

گوش کنید! این محبوب من است که دوان دوان از کوه‌ها و تپه‌ها می‌آید.^۹ محبوب من همچون غزال و بچه آهو است. او پشت دیوار ما از پنجره نگاه می‌کند.

محبوبم به من گفت: «ای محبوبه من، ای زیبای من، برخیز و بیا.^{۱۱} زمستان گذشته است. فصل باران تمام شده و رفته است.^{۱۲} گلها شکفته و زمان نغمه سرایی فرا رسیده است. صدای پرندگان در ولایت ما به گوش می‌رسد.^{۱۳} برگ درختان سبز شده و هوا از رایحه تاکهای نوشکفته، عطر آگین گشته است. ای محبوبه من، ای زیبای من، برخیز و بیا.»

محبوب

ای کبوتر من که در شکاف صخره‌ها و پشت سنگها پنهان هستی، بگذار صدای شیرین تو را بشنوم و صورت زیبایت را بینم.

روباهان کوچک را که تا کستانها را خراب می‌کنند بگیرید، چون تا کستان ما شکوفه کرده است.^{۱۵}

محبوبه

محبوبم از آن من است و من از آن محبوبم. او گله خود را در میان سوسنها می‌چراند.^{۱۷} ای محبوب من، پیش از آنکه روز تمام شود و سایه‌ها بگریزند، نزد من بیا؛ همچون غزال و بچه آهو بر کوه‌های «باتر»، بسوی من بشتاب.

محبوبه

شب هنگام در بستر خویش او را که جانم دوستش دارد به خواب دیدم: بدنبال او می‌گشتم، اما او را نمی‌یافتم.^۲ رفتم و در کوه‌ها و میدانهای شهر جستجو کردم، اما بی‌فایده بود.

زیبایی، ای محبوبه من! در تو هیچ نقصی نیست.

^۸ ای عروس من، با من بیا. از بلندیهای لبنان و اما نه، و از فراز سنیر و حرمون، جایی که شیران و پلنگان لانه دارند، به زیر بیا. ^۹ ای محبوبه من و ای عروس من، تو با یک نگاهت دلم را ربودی و با یک حلقه گردنبندت مرا در بند کشیدی. ^{۱۰} ای محبوبه من و ای عروس من، چه گواراست محبت تو! محبت تو دلپذیرتر از شراب است و خوشبوتر از تمامی عطرها. ^{۱۱} از لبان تو عسل می چکد و در زیر زبانت شیر و عسل نهفته است. بوی لباس تو همچون رایحه دل انگیز درختان لبنان است.

^{۱۲} ای محبوبه من و ای عروس من، تو مانند باغی بسته، و همچون چشمه‌ای دست نیافتنی، تنها از آن من هستی. ^{۱۳} و ^{۱۴} تو مثل بوستان زیبای انار هستی که در آن میوه‌های خوش طعم به ثمر می‌رسند. در تو سنبل و حنا، زعفران و نیشکر، دارچین و گیاهان معطری چون مر و عود می‌رویند.

^{۱۵} تو مانند چشمه‌ساری هستی که باغها را سیراب می‌کند و همچون آب روانی هستی که از کوه‌های لبنان جاری می‌شود.

محبوبه

^{۱۶} ای نسیم شمال، و ای باد جنوب، برخیزید! برخیزید و بر من که باغ محبوبم هستم بوزید تا بوی خوش من همه جا پراکنده شود. بگذارید او به باغ خود بیاید و از میوه‌های خوش طعم آن بخورد.

محبوب

ای محبوبه من و ای عروس من، من به باغ خود آمده‌ام! مُر و عطرها را جمع می‌کنم، عسل خود را می‌خورم و شیر و شرابم را می‌نوشم.

دختران اورشلیم:

ای دلدادگان بخورید و بنوشید و از محبت سرمست و سرشار شوید.

محبوبه

^۲ می‌خواهم، اما دلم آرام ندارد. صدای محبوبم را می‌شنوم که بر در کوبیده، می‌گوید: «بازکن ای محبوبه من و ای دلدار من، ای کبوتر من که در تو عیبی نیست. سرم از ژاله شبانگاهی خیس شده و شبنم بر موهایم نشسته است.»

^۳ ولی من لباسم را از تن درآورده‌ام، چگونه می‌توانم دوباره آن را بپوشم؟ پاهایم را شسته‌ام، چگونه می‌توانم آنها را دوباره کثیف کنم؟

^۴ محبوبم دستش را از سوراخ در داخل کرده و می‌کوشد در را باز کند. دلم برای او بشدت می‌تپد.

^۵ بر می‌خیزم تا در را به روی او بکشایم. وقتی دست بر قفل می‌نهم، انگشتانم به عطر مُر آغشته می‌گردد.

^۶ در را برای محبوبم باز می‌کنم، ولی او رفته است.

چقدر دلم می‌خواهد باز صدایش را بشنوم! دنبالش می‌گردم، اما او را در هیچ جا نمی‌یابم. صدایش می‌کنم، ولی جوابی نمی‌شنوم. ^۷ شبگردهای شهر مرا می‌یابند و می‌زنند و مجروح می‌کنند. نگهبانان حصار ردای مرا از من می‌گیرند. ^۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می‌دهم که اگر محبوب مرا یافتید به او بگویید که من از عشق او بیمارم.

دختران اورشلیم:

^۹ ای زیباترین زنان، مگر محبوب تو چه برتری بر دیگران دارد که ما را اینچنین قسم می‌دهی؟

محبوبه

^{۱۰} محبوب من سفیدرو و زیباست. او در میان ده

هزار جوان همتایی ندارد. ^{۱۱} سر او با موهای موج

سیاه رنگش، با ارزشتر از طلای ناب است.

^{۱۲} چشمانش به لطافت کبوترانی است که کنار نهرهای

آب نشسته‌اند و گویی خود را در شیر شسته‌اند.

^{۱۳} گونه‌هایش مانند گلزارها، معطر است. لبانش مثل

سوسنهایی است که از آن عطر مر می‌چکد.

^{۱۴} دستهایش همچون طلایی است که با یاقوت آراسته

شده باشد. پیکرش عاج شفاف گوهرنشان است.

^{۱۵} ساقهایش چون ستونهای مرمر است که در پایه‌های

دختران اورشلیم

۱۳ برگرد، ای دختر «شولمی» برگرد. برگرد تا تو را تماشا کنیم.

محبوبه

چرا می‌خواهید مرا تماشا کنید چنانکه گویی رقص «محنایم» را تماشا می‌کنید؟

محبوب

۷ ای شاهزاده من، خرامیدن تو چه زیباست. پاهای تو همچون جواهراتی است که به دست هنرامندان ماهر تراش داده شده باشند. ۲ ناف تو مانند جامی است که پر از شراب گوارا باشد. کمر تو همچون خرمن گندمی است که سوسنها احاطه‌اش کرده باشند. ۳ سینه‌هایت مثل بچه غزالهای دوقلو هستند. ۴ گردنت مثل برجی از عاج است و چشمانت مانند آب زلال برکه‌های «حشون» نزد دروازه «بیت ربیم». بینی تو به زیبایی برج لبنان است که بر سر راه دمشق می‌باشد. ۵ سرت مانند کوه کرم‌ل افراشته است و گیسوانت به لطافت اطلس‌اند. حلقه‌های موهایت پادشاهان را اسیر خود می‌سازد.

۶ تو چه زیبایی، ای محبوبه من؛ تو چه شیرین و چه دلپسندی! ۷ مانند درخت نخل، بلند قامتی و سینه‌هایت همچون خوشه‌های خرماست. ۸ بخود گفتم: «از این درخت نخل بالا خواهم رفت و شاخه‌هایش را خواهم گرفت.» سینه‌هایت مانند خوشه‌های انگور است و نفس تو بوی دل‌انگیز سیب می‌دهد؛ ۹ بوسه‌هایت چون گواراترین شرابها است.

محبوبه

باشد که این شراب به محبوبم برسد و بر لبان و دهانش به ملایمت جاری شود. ۱۰ من از آن محبوبم هستم و محبوبم مشتاق من است. ۱۱ ای محبوب من، بیا تا به دشتها برویم؛ شب را در دهکده‌ای به سر بریم، ۱۲ و صبح زود برخاسته، به میان تاکستانها برویم تا ببینیم که آیا درختان انگور گل کرده و گل‌هایش شکفته‌اند؟ ببینیم درختان انار شکوفه کرده‌اند؟ در

طلایی نشانده شده باشند. سیمای او همچون سروهای لبنان بی‌همتا است. ۱۶ دهانش شیرین است و وجودش دوست داشتنی. ای دختران اورشلیم، این است محبوب و یار من.

دختران اورشلیم:

۶ ای زیباترین زنان، محبوب تو کجا رفته است؟ بگو تا با هم برویم و او را پیدا کنیم.

محبوبه

محبوب من به باغ خود نزد درختان معطر بلسان رفته است، تاگله‌اش را بچراند و سوسنها بچیند. ۳ من از آن محبوب خود هستم و محبوبم از آن من است. او گله خود را در میان سوسنها می‌چراند.

محبوب

۴ ای محبوبه من، تو همچون سرزمین ترصه دوست داشتنی هستی. تو مانند اورشلیم، زیبا، و همچون لشکری آراسته برای جنگ، پرشکوه هستی. ۵ نگاهت را از من برگردان، زیرا چشمانت بر من غالب آمده‌اند. گیسوان موج تو مانند گله بزهایی است که از کوه جلعاد سرازیر می‌شوند. ۶ دندانه‌های صاف و مرتب تو به سفیدی گوسفندانی هستند که به تازگی شسته شده باشند. ۷ گونه‌هایت از پشت رو بند تو همانند دو نیمه انار است. ۸ در میان شصت ملکه و هشتاد کنیز و هزاران دوشیزه، کسی را مانند کبوتر خود بی‌عیب نیافتم. او عزیز و یگانه مادرش است. دوشیزگان وقتی او را می‌بینند تحسینش می‌کنند و ملکه‌ها و کنیزان او را می‌ستایند. ۱۰ آنها می‌پرسند: «این کیست که مثل سپیده صبح می‌درخشد و چون ماه زیبا و مثل آفتاب پاک و مانند ستارگان پرشکوه است؟»

۱۱ من به میان درختان گردو رفتم تا دره‌های سرسبز و برگهای تازه تا کها و شکوفه‌های درختان انار را تماشا کنم. ۱۲ اما نفهمیدم چگونه به آنجا رسیدم، زیرا اشتیاق من مرا چون کسی که بر عرابه شاهزادگان سوار است به پیش می‌راند.

پر قدرت آتش با بی‌رحمی می‌سوزاند و نابود می‌کند.
 ۷ آبهای بسیار نمی‌توانند شعلهٔ محبت را خاموش کنند
 و سیلابها قادر نیستند آن را فرو نشانند. هر که بکوشد
 با ثروتش محبت را بچنگ آورد، جز خفت و
 خواری چیزی عایدش نخواهد شد.

دختران اورشلیم:

۸ خواهر کوچکی داریم که سینه‌هایش هنوز بزرگ
 نشده‌اند. اگر کسی به خواستگاری او بیاید چه خواهیم
 کرد؟^۹ اگر او دیوار می‌بود بر او برجهای نقره
 می‌ساختیم و اگر در می‌بود با روکشی از چوب سرو
 او را می‌پوشاندیم.

محبوبه

۱۰ من دیوارم و سینه‌هایم برجهای آن. من دل از
 محبوب خود ربوده‌ام.

۱۱ سلیمان در بعل هامون تاکستانی داشت و آن را
 به کشاورزان اجاره داد که هر یک، هزار سکه به او
 بدهند. ۱۲ اما ای سلیمان، من تاکستان خود را به تو
 می‌دهم، هزار سکه آن مال توست و دویت سکه
 مال کسانی که از آن نگهداری می‌کنند.

محبوب

۱۳ ای محبوبهٔ من، بگذار صدایت را از باغ بشنوم،
 دوستانم منتظرند تا صدایت را بشنوند.

محبوبه

۱۴ نزد من بیا ای محبوب من، همچون غزال و بچه
 آهو بر کوه‌های عطرآگین، بسوی من بیا.

آنجا من محبت خود را به تو تقدیم خواهم کرد.
 ۱۳ مهر گیاه‌ها رایحهٔ خود را پخش می‌کنند و نزدیک
 درهای ما همه نوع میوهٔ خوشمزه وجود دارد. من همه
 نوع لذتهای نو و کهنه برای تو، ای محبوب من،
 ذخیره کرده‌ام.

محبوبه

ای کاش تو برادر من بودی. آنگاه هر جا تو را
 می‌دیدم می‌توانستم تو را ببوسم، بدون آنکه
 رسوا شوم.^۲ تو را به خانهٔ مادرم می‌آوردم تا در
 آنجا به من محبت را بیاموزی. در آنجا شراب خوش
 طعم و عصارهٔ انار خود را به تو می‌دادم تا
 بنوشی.^۳ دست چپ تو زیر سر من می‌بود و دست
 راستت مرا در آغوش می‌کشید.^۴ ای دختران
 اورشلیم، شما را قسم می‌دهم که مزاحم عشق ما
 نشوید.

دختران اورشلیم

۵ این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده و از
 صحرا می‌آید؟

محبوب

در زیر آن درخت سیب، جایی که از مادر زاده
 شدی، من محبت را در دلت بیدار کردم.

محبوبه

۶ محبت مرا در دل خود مهر کن و مرا چون حلقهٔ
 طلا بر بازویت ببند تا همیشه با تو باشم. محبت مانند
 مرگ قدرتمند است و شعله‌اش همچون شعله‌های